

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و هشتاد و سوم





خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین .

برنامه ۸۵۲، غزل ۱۵۶۶، همراه با ابیات انتخابی

به نام خداوند عشق

تا با تو قرین شد دست جانم
هر جا که روم به گلستانم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۶۶

در هر برنامه و غزل مولانای عزیز مشکل و مسئله انسان را بیان می کند تا به اهمیت از جنس هوشیاری حضور و امتداد خدایتمان پی ببریم .

و از مشکل مان که بایستی کوتاه مدت در همانیدگی ها باشیم، آگاه شویم و آگاهانه همراه با رضایتمندی و عدم کردن مرکز و تسلیم شدن هویت خود را از آنها بیرون بیاوریم .

این غزل در مورد اهمیت قرین و همنشین است.

زمانی که همانیدگی هایمان را از مرکزمان دور می سازیم و حس یکی شدن با خداوند و زندگی می کنیم و از وابستگی به زمان و مکان رها می شویم و خوشبختی و زندگی را از دیگران نمی خواهیم، در بهشت الهی به سر میبریم.

یعنی هم درونمان فضاگشا می شود و هم انعکاس آن در بیرون که همان رفتار و کردارمان می باشد همیشه زیباست، پس هر کجا که می رویم و پا می گذاریم در گلستان می باشیم.

تا صورت تو قرین دل شد
بر خاک نیم برآسمانم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۶۶

و وقتی که دل و مرکز و درونمان را از همانیدگی‌ها خالی می‌کنیم و بر حسب آنها نمی‌بینیم و عدم را به عنوان خودمان شناسایی می‌کنیم، آسمان درون مان هر لحظه گشوده می‌شود و دل و مرکز مان همنشین و قرین صورت خداوند می‌گردد.

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
نَحْوَهُ هَذَا الَّذِي لَمْ يَنْهَكُمْ

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۵

در هر کجا که هستید، روی خود را بسوی آن فضایی یکتایی که همان سلیمان درون و خدایت است بگردانید که این تنها چیزیست که خداوند شما را از آن منع نکرده است .

میروید از سینه ها در سینه ها
از ره پنهان، صلاح و کینه ها

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

و ما با هر کسی که قرین و همنشین باشیم چه بخواهیم و چه نخواهیم خاصیت های همدیگر را می گیریم .

اگر قرین مان من های ذهنی پردرد و پرکینه باشد، خاصیت های من ذهنی پردرد و پر کینه قرین و همنشین ما می گردد.

و اگر قرین و همنشین مان افراد به حضور یافته باشد، خصوصیات حضوری آنها را که همان برکات چهارگانه عشق الهیست را دریافت می‌کنیم .

از قرین بی قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او

- مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

و ما بدون سخن گفتن و بدون رد و بدل شدن حرفی از خو و عادات همدیگر تاثیر می‌پذیریم و حال اگر پیشرفت نمی‌کنیم باید به قرین و مرکزمان رجوع کنیم .

عدم پیشرفت ما ممکن است که یا بخاطر قرین بد باشد یا ما با قرین بد مانع پیشرفت دیگران می شویم .

هم ترازو را ترازو راست کرد
هم ترازو را ترازو کاست کرد

هر که با ناراستان هم سنگ شد
در کمی افتاد و عقلش دنگ شد .

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۲۲ و ۱۲۳

مولانای عزیز اشاره می کند که در درون هر یک از ما انسانها هم ترازو وجود دارد هم آینه، حال انتخاب با ماست که با قرین بد و انباشتگی ها برای خود ترازوی همانیدگی ها را انتخاب کنیم ؟ و یا با قرین خوب و انداختن هم هویت شدگی ها ترازو عشق و فضا گشایی را ؟

و اگر ما قرین خود را مولانای عزیز و برنامه گنج حضور قرار بدهیم ترازوی مان درست و راست می گردد و آینه درونمان انعکاسش را در بیرون به خوبی باز تاب می کند.

چرا که هم وزن و هم سنگ شدن با من های ذهنی پردرد همانیده در مرکزمان اثرگذار خواهد بود و ما را به پایین ترین درجه من ذهنی خواهد انداخت و عقل من ذهنی احمق را به ما القا خواهد کرد.

ما چو کشتیها بهم بر می زنیم
تیره چشمیم و در آب روشنیم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷۲

ای تو در کشتی تن رفته به خواب
آب را دیدی، نگر در آب آب

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷۳

آب را آبی ست گو می راندش
روح را روحی ست گو می خواندش

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷۴

- مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۲۷۴ الی ۱۲۷۲

و ما باید بدانیم که :

هنگامی که در کشتی من ذهن به سر می بریم و بر حسب همانیدگی ها می بینیم، با عینک هم هویت شدگی ها دید خدایمان را تیره می سازیم و با همدیگر با مقاومت و قضاوت و ستیزه برخورد می کنیم. و غافل از این هستیم که کشتی من ذهنمان بر روی دریای فضا یکتایی شناور است و ما همواره در آغوش امن الهی قرار داریم .
و حال ما این آب هوشیاری حضور را، از جهان هستی دریافت می کنیم و آن را به هوشیاری جسمی تبدیل کرده و در دردهایمان آنها انباشته می سازیم .

هوشیاری ایزدی به ما می گوید :

که این کار را انجام نده و به آب هوشیاری حضور خدایتت بنگر و نگذار که توجه ات را چیزهای مادی این جهانی جذب کند .

پس مقاومت نکن و اجازه بده که هوشیاری تو عوض گردد و بدان که این روح و هوشیاری را یک روح و هوشیاری بزرگتری آن را اداره می کند .

از بهر سکنجبین عسل ده
ما خود همه سرکه می فزاییم

-مولوی، دیوان شمس، ترجیع ۱۹

پس حال ما با این سرکه های دردها و ترس ها و استرسها و غصه های مان که از عسلی که از فضای گشوده شده همراه با تسلیم از طرف زندگی به ما می رسد، سکنجبین درست می کنیم و با گوش دادن به برنامه گنج حضور روی خودمان کار می کنیم .

چون که سر که سرگی افزون کند
پس شکر را واجب افزونی بود

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷

قهر سر که، لطف همچون انگبین
کین دو باشد رکن هر اسکنجین

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸

انگبین گر پای کم آرد ز خلّ
آید آن اسکنجین اندر خلّ

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۹

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۱۷ الی ۱۹

و اکنون من می آموزم که :

اگر در زندگی ام، افراد خانواده سر که ها درد و ناراحتی ها را پخش کنند، من فضایی درونم را باز می کنم و ساکت می شوم تا بتوانم در کانون خانواده ام سکنجبین درست کنم .

و می آموزم که :

این اوقات تلخی ها و مقاومت و قضاوت کردن ها از خاصیت های سر که گی من ذهنیست و میل و لطف و جذبه و عنایت خداوند همواره انگبین و عسل و این دو پایه و اساس درست کردن اسکنجبین میباشد .

و من می آموزم که :

این تعادل و هماهنگی را همواره در زندگی شخصی ام رعایت کرده و خود را با دیگران مقایسه نکنم .

و در برابر ناملايمات، عسل ريخته تا سکنجبین زندگی ام متعادل و خوب گردد .

با خار بودی همنشین چون عقل با جانی قرین
بر آسمان رو از زمین، منزل به منزل تا لقا

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳

و می آموزم که :

وقتی که قرین و همنشین خودم را خارهای همانیدگی ها قرار داده بودم، در درد و رنج و غصه ها و ناراحتی هایم
به سر می بردم، ولی اکنون این همانیدگی ها را با مرکز عدم و تسلیم و فضا گشایی و کار کردن روی خود و
گوش دادن به برنامه های گنج حضور به حاشیه رانده و انتخابم را دردهایم قرار ندادم ، و با جان جانان همنشین
شدم .

و آسمان درونم ، منزل به منزل و آهسته آهسته بی نهایت گشوده شد و مرا برای روبرو شدن با چالش های دیگر زندگی ام آماده ساخت .

از مقامات تَبَّتِل تا فنا
پایه پایه تا ملاقاتِ خدا

- مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۳۵
-تبتل یعنی : بریدن و اخلاص داشتن

و می آموزم که :

برای ملاقات و رسیدن به خداوند و حضور داشتن و تبدیل شدن باید پله پله و مرتبه به مرتبه از مراحل مختلف فضا گشایی بگذرم و شناسایی کنم و پیوسته مرکز را عدم سازم و عدم باقی بمانم و در این کار تداوم داشته باشم تا به ملاقات خدا برسم.

چو اندکی بنمودم، بدان تو باقی را
ز خوی خویش سفر کن به خوی و خلقِ خدای

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۴

پس در نتیجه، مولانای عزیز به ما می‌گوید:

به اندازه کافی در این زمینه صحبت کردم و راه را به تو نشان دادم، باقی را خودت از طریق فضا گشایی و مرکز
عدم و کار کردن روی خودت بدان و آگاه شو و از خوی بد من ذهنی و رفتارهای زشت او به سوی خلق و خوی
الهی سفر کن.

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است ، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند .

ای زغم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفور است و رحیم این ترس چیست ؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم باشید.

خیلی ممنون، خدانگهدار شما.

زهرا سلامتی، از زاهدان .



خانم دیبا از کرج



به نام خدا

قصه موسی که خدایت ماست با گوساله پرستان یعنی من های ذهنی سخن می گوید:

موسی به قومش گفت: با خودتان چیزی برندارید تا من شما را از بدبختی و گمراهی نجات دهم و به سرزمین موعود که فضای یکتاییست ببرم، ولی قوم موسی که مست خیالات خود بودند سرکشی کردند و گفتند: موسی نمی فهمد و طلاهایشان را که همانیدگیهایشان بود با خود برداشتند و یک سامری که نماد من ذهنی جهان است از طلاهای آنها یک گوساله ساخت و گوساله، بر اثر وزش باد صدایی ازش بیرون می آمد، من های ذهنی را فریب می داد.

گفت موسی با یکی مست خیال
که ای بد اندیش از شقاوت وز ضلال

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۶

صد گمانت بود در پیغمبریم
با چنین برهان و این خلق کریم

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۷

صد هزاران معجزه دیدی ز من
صد خیالت می فرود و شک و ظن

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۸

از خیال وسوسه تنگ آمدی
طعم بر پیغمبری ام می زدی

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۹

موسی که نماد حضور ماست به گوساله پرست من ذهنی که از شراب همانیدگیها می خورد و مست خیال ذهن می شود و درد می آفریند، گفت: من هزاران بار معجزه کردم و تو دیدی ولی باز به پیغمبری من شک می کنی، ما هم صد جور معجزه از فضاگشایی دیدیم ولی باز شک می کنیم و من ذهنی را نگه میداریم و به خدا اعتماد نمی کنیم. وسوسه پریدن فکرها ما را دچار درد و خستگی می کند، ولی چون به جای خدا گوساله همانیدگیهای خود را می پرستیم به بزرگانمان طعنه می زنیم، قضاوتشان می کنیم و نمی دانیم اگر به حضور برسیم، پیغام رسان خدا می شویم.

گرد از دریا برآوردم عیان
تا رheidیت از شر فرعونیان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۰

ز آسمان چل سال کاسه و خوان رسید
وز دعام جوی از سنگی دوید

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۱

این و، صد چندین و چندین گرم و سرد
از تو ای سرد آن توهم کم نکرد؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۲
بانگ زد گوساله ایی از جادویی
سجده کردی که خدای من تویی

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۳

آن توهمات را سیلاب برد
زیرکی باردت را خواب برد

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۴

موسی که نماد حضور ماست، می گوید: از دریای سرخ که هوشیاری ذهنیست راه را با فضاگشایی برای شما شکافتم تا از شر فرعونیان یعنی من های ذهنی جهان رها شوید و چهل سال کمک و نعمتهای زندگی را دریافت کردیم، با دعا و عصای فضاگشایی بر سنگ دلمان زدیم و چشمه های جوشان هدایت، امنیت، عقل و قدرت زندگی را دیدیم، سرد و گرم روزگار را چشیدیم ولی از سردی من ذهنی ما چیزی کم نشد و همچنان به دنبال صدای گوساله در ذهنمان هستیم. دیگران را قضاوت می کنیم و انصتوا نداریم تا زبان زندگی را بشنویم و این جادوی همانیدگیهاست که ما آنها را سجده می کنیم و به جای خدا می پرستیم و سیلاب صدای فکرهایمان با زیرکی ما را به خواب سرد و تنبلی ذهن می برد.

چون نبودی بدگمان در حق او
چون نهادی سر چنان ای زشت رو؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۵

چون خیالت نامد از تزویر او
وز فساد سحر احمق گیر او؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۶

سامریی خود که باشد ای سگان
که خدایی بر تراشد در جهان؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۷

چون درین تزویر او یکدل شدی؟
وز همه اشکالها عاطل شدی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۸

گاو می شاید خدایی را به لاف
در رسولی چون منی صد اختلاف؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۹

چرا ما من ذهنی را نگه می داریم و به صدای گوساله سرمان شک نمی کنیم و با خوی زشت من ذهنی مقاومت می کنیم و فضا باز نمی کنیم تا کمک های خدا را ببینیم؟ چرا به حيله های ذهنمان که هوشیاری ما را فاسد کرده شک نمی کنیم و مثل احمق ها جادوی وسوسه های فرمان می شویم؟

مگر نمی فهمیم سامری ما هستیم که من ذهنی می سازیم و مثل سگان به من ذهنی خود وفا می کنیم و یک خدای ذهنی در جهان می تراشیم. چرا دل و جانمان را به حیلۀ سامری سپردیم و در برابر حل مشکلاتمان بیکار و عاطل شدیم؟ از خود پرسیم ما که امتداد خدا هستیم شایسته است که گاو یعنی هماندگیمان را بپرستیم و برای خداشناسی با صد اختلاف به جان هم بیافتیم و همدیگر را بکشیم؟

پیش گاوی سجده کردی از خری
گشت عقلت صید سحر سامری

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۰

چشم دزدیدی ز نور ذوالجلال
اینت جهل وافر و عین ضلال

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۱

شُه بر آن عقل و، گزینش که تو راست
چون تو کانِ جهل را کشتن سزااست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۲

گاو زرین بانگ کرد، آخر چه گفت؟
که احمقان را این همه رغبت شگفت

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۳

ز آن عجبتر دیده ایت از من بسی
لیک حق را کی پذیرد هر خسی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۴

مولانا عقل من ذهنی را به عقل خر تشبیه می کند، که برای گاو یا من های ذهنی بزرگتر سجده می کند و خم می شود و حرص صید همانیدگیهای بیشتر جهلش را زیاد می کند و نمی گذارد نور خدا در مرکزش تجلی کند تا جایی که در ظلمت خود می پوسد، مولانا می فرماید: تف بر این چنین عقل و انتخابی که معدن فساد و درد است و شایسته مرگ می باشد، ای کسی که به صدای گاو زرینت مثل صدای خشم و زور گویی، صدای قضاوت و درد، صدای کنترل و بیهوده گویی من ذهنی ات علاقه مندی، آخر بگو این گاو تو چه می گوید؟ و چه می خواهد؟ مگر نه اینکه فقط احمقان من ذهنی را به سوی خود می کشد؟

و این همه گمراهی عجیب است و عجیب تر این است که معجزات خدا را با عقلی که در فضای گشوده شده می آید بارها دیدیم، ولی همچنان عقل من ذهنی خس را نگه می داریم.

باطلان را چه رباید؟ باطلی
عاطلان را چه خوش آید؟ عاطلی

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۵

زانکه هر جنسی رباید جنس خود
گاو، سوی شیر نر کی رو نهد؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۶

گرگ بر یوسف کجا عشق آورد؟
جز مگر از مکر تا او را خورد

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۷

گاو زرین که من ذهنی است با فکرهای باطل و مرکز همانیده به سوی باطلان و کسانی که مرکزشان پر از درد است کشیده می شود و عاطلان و بیکاران به سوی بیکاران می روند و بادام پوک می کارند یا کارافزایی می کنند. مثلاً کسی که علاقه به غیبت و قضاوت دارد، نمی آید مولانا بخواند و روی خود کار کند. گاو به پیش شیر نمی رود زیرا اگر برود شیر او را می خورد.

ما اگر فضا باز کنیم شیر حضور، گاو من ذهنی ما را می خورد ولی ما نمی خواهیم و من ذهنی را نگه می داریم.
مثال دیگری مولانا می زند. گرگ که به یوسف علاقه ندارد فقط برای ارضای شکمش او را می بلعد، من ذهنی یا
نفس زنده، باشنده ایست که مثل گرگ در درون ما زندگی می کند و ما باید با فضاگشایی و پرهیز گرگمان را
بکشیم وگرنه این گرگ یوسف زیبای ما را که حضور ماست، می بلعد.

با سپاس از برنامه انسان ساز گنج حضور و یاران گرامی

دیبا از کرج



آقای اشکان از مازندران



با سلام و درود فراوان

ایمان، به موازاتِ صبر در ما تقویت می‌شود

ما خیلی وقت‌ها در این مسیر معنوی به دنبال اعتماد کردن به خداوند هستیم. از خودمان می‌پرسیم: «خدا یا چگونه به تو اعتماد کنم؟ چگونه به تو ایمان بیاورم و تعهدم را نشکنم؟»

خب همانطور که می‌دانیم، ایمان یک کیمیای قدرتمندی است. در این حد که ما اگر به یک اعتقاد و باور پوچ هم اشتباهاً ایمان بیاوریم، نسبت به باورهای دیگر کور می‌شویم و تک‌بعدی بر روی اعتقادمان تمرکز می‌کنیم.

ما در این راه خیلی مواقع مسیر اشتباه افکار همانیده این عوان و مأمور مُقْتَضی و خواهشگر نُفسمان را انتخاب می‌کنیم، چون ایمانمان به خدا کمتر است تا نسبت به من‌ذهنی. و خداوند هم به ما می‌گوید:

چون فدای بی‌وفایان می‌شوی
از گمانِ بدِ بدان سو می‌روی؟

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۸

من ز سهو و بی‌وفایی‌ها بری
سوی من آیی گمانِ بدِ بری؟

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹

خداوند می گوید: «تو خودت را یعنی من را فدای آن تصاویر بی ارزش فانی که در ذهنت به آن‌ها علاقه داری می کنی. و این کار رو به خاطر اینکه نسبت به من گمان بد داری انجام میدی؟ به من اعتماد نداری؟ ایمان نداری؟»

و همچنین در بیت دوم می گوید: «من از اشتباه و بی وفایی و خیانت، پاک و مصون هستم. من تک تک قدم‌هایم درست و حساب شده و از روی عشق و خردم هستش. من بی نهایت فکر و عمل رو بدون ذره‌ای اشتباه می‌تونم از طریقت انجام بدم. اون وقت وقتی که در این دم، در این لحظه میخوای بین من و من ذهنی یکی رو انتخاب کنی، تو من ذهنی رو که دقیقاً برعکس من بی نهایت فکر و عمل رو با بی نهایت اشتباه انجام میدی، انتخاب می کنی؟»

خوب این حرف‌های خداوند است. شاید در آن لحظه جوابی نداشته باشیم. شاید ندانیم دقیقاً مشکل از کدام سرچشمه جاری میشه. شاید شناسایی مان هنوز آنقدر شفاف نشده و هنوز ذهنمان را برفکی می‌بینیم، ولی در هر مرحله‌ای که هستیم، مسلماً یکی از دلایل اصلی و مهم، نداشتن ایمان و اعتماد به خداست. دقیقاً همین که خداوند گفت. گفت: ما به او اعتماد نداریم و فکر می‌کنیم ممکن است بدبخت و گمراه بشویم، اگر خدا را انتخاب کنیم.

عجب پردهٔ عجیبیست این من‌ذهنی!! که ما را تا این حد گمراه می‌کند و کار ما انسان‌ها را به جایی می‌رساند که به خداوند بی‌اعتماد و بدگمان بشویم.

اما خود خداوند جواب را به ما می‌دهد. کمکمان می‌کند تا منشأ مشکل رو بشناسیم و به کمک کیمیای شگفت‌انگیز و بسی قدرتمند، ایمان رو در خودمون تقویت کنیم و دیگر به او بدگمان نشویم. بلکه به من‌ذهنیمان بدگمان بشویم:

صَبْرٌ اِزْ اِيْمَانٍ يَبِيْدُ سِرِّ كَلَه
حَيْثُ لَا صَبْرٌ فَا لَا اِيْمَانٌ لَه

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۰۰ ۶۰۱

گفت پیغمبر: خدایش ایمان نداد
هر که را صبری نباشد در نهاد

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۰۱
-سرکله: تاج سر، کلاه

خب این از حدیثی از حضرت رسول آمده که می‌فرمایند: «هر که را صبر نباشد، وی را ایمان نباشد».

کلید صبر است. صبر از ایمان تاج سر پیدا می‌کند. و جایی که صبر نیست، ایمان نیست. یعنی هر لحظه‌ای که ما صبر نداریم، ایمانی هم نسبت به خدا به دست نمی‌آوریم.

خداوند خودش جواب رو به ما داد. این مانند خورشید تمام راه معنوی ما و حتی مادی ما را روشن می‌کند و کمکمان می‌کند که در لحظه انتخاب درست داشته باشیم. انتخاب درست چیست؟ صبر.

اصلاً محال است که انسان فضاگشا صبر نداشته باشد. صبر، تداوم فضاگشایی ماست. با پشتوانه صبر است که می‌توانیم این بی‌نهایت حضرت را تا بی‌نهایت، توسط فضاگشایی بالا برویم. و صدرِ راهمان را خود راه بدانیم. یعنی فضاگشایی مستمر. و این فضاگشایی مستمر فقط و فقط با صبر امکان پذیر است. هر وقت صبر داشتیم، ایمان هم به موازات صبر در ما زنده می‌شود. ترازوی ایمان تغییر می‌کند. این دفعه به خدا اعتماد می‌کنیم و به من ذهنی مان بی‌اعتماد می‌شویم.

و این را یادآور بشیم که:

اصل، خود جذب است، لیک ای خواجه تاش
کار کن، موقوف آن جذبه مباحش

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷

یعنی درست است که خود خداوند با لطف و مهرش، هر لحظه ما را جذب می کند و دم او قطرات ایمان و صبر و عشق را در ما پدیدار می کند. اما ما باید کار کنیم. باید کار کنیم تا این قطره ها به جویی خروشان مملو از فضاگشایی و صبر و ایمان و عشق و خرد و امنیت بشود. باید کار کنیم. وگرنه نتیجه مطلوب حاصل نمی شود و همچنان کفه ترازو به نفع من ذهنی مان خواهد بود و همچنان به خدا بی اعتماد خواهیم ماند.

پس باید کار کنیم تا بتوانیم همواره به روی خداوند نگاه کنیم و در راه دیدارش صبر کنیم و به موازات صبر، به او ایمان خواهیم داشت و خوشبخت واقعی خواهیم شد. کار همین است. فضاگشایی همراه صبر.

شاد باشید
اشکان از مازندران



خانم الناز از آلمان



با سلام و درود

از برنامه ۹۳۹ گنج حضور

انقباض و واکنش ممنوع

چه چگونه بُد عدم را، چه نشان نهی قدم را
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۴۲

وقتی منقبض می شوید و واکنش نشان می دهید، یعنی دارید عدم را، جنس خدا را یا خدا را که خودتان هستید،
به صورت جسم در می آورید و نشان دار می کنید و می روید به سبب سازی ذهن. ما حق نداریم عدم را، خدا را
نشان دار بکنیم، یعنی در این لحظه ما اجازه نداریم، منقبض بشویم.

ما حق نداریم عدم را، خدا را نشان‌دار بکنیم، یعنی در این لحظه ما اجازه نداریم، منقبض بشویم.

قبض دیدی چاره آن قبض کن
زانکه سرها جمله می‌روید ز بن

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲

بسط دیدی، بسط خود را آب ده
چون برآید میوه، با اصحاب ده

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲ و ۳۶۳

قبض دیدی، این دو بیت را بخوان، چارهٔ قبض فضاگشایی و پذیرش اتفاق این لحظه است. در این لحظه ما توانایی انتخاب داریم، و این توانایی را به هیچ‌وجه نمی‌توانیم تفویض کنیم و از زیر مسئولیتش هم نمی‌توانیم دربرویم. این مسئولیت شما است که در این لحظه فضاگشایی بکنید.

حکم حق گسترد بهر ما بساط
که بگوئید از طریق انبساط

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

پس در این لحظه منبسط می‌شوید، هرچه که ذهن نشان می‌دهد، فضا را باز می‌کنید. بنابراین هوشیاری‌تان نظر می‌شود و زیر نفوذ قضا و کن‌فکان قرار می‌گیرید، یعنی خداوند به شما کمک می‌کند و خرد زندگی می‌ریزد به فکر و عملتان.

دم او جان دهدت رو ز نَفَخْتُ پذیر
کار او کن فیکون است نه موقوف علل

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴

باید فضا را باز کنی، اجازه بدهی دم ایزدی، دم زندگی، از تو بگذرد. دم زندگی که بگذرد، نه تنها تو را، بلکه همه چیز را زنده می کند. و نحوه زنده شدن خودت و شکوفایی ابعاد مادیت را هم، با ذهن نمی توانی شناسایی کنی، باید فضا را باز کنی تا انجام بشود، کار زندگی محدود به سبب‌هایی که ذهن می شناسد، نیست.

هی ز چه معلوم گردد این؟ ز بَعَث
بَعَث را جو، کم کن اندر بَعَث بحث

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۰

هی آگاه باش که این موضوع فضاگشایی و زنده شدن به هوشیاری، به زندگی، که از طریق کن فکان انجام می‌گیرد را نمی‌شود با ذهن فهمید. این وقتی معلوم می‌شود که نسبت به من ذهنی بمیری یا حداقل بکشی عقب به ذهنت نگاه کنی.

پس اینها را نبر به ذهنت که درباره‌اش گفت و گو کنی، وگرنه در ذهن گیر می‌افتی. به جای توضیح خواستن و پرسش و پاسخ، تو فضا باز کن به او زنده بشو، آنگاه متوجه می‌شوی. نیازی به فهمیدن نیست، فضای گشوده شده در ما هست.

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

وقتی درد پیش می‌آید یادت باشد که همانیدگی را زندگی (مسبب) می‌زند. باید این درک را داشته باشی که فضا را باز کنی و این کار با صبر و شکر و پرهیز میسر است.

با سپاس

الناز از آلمان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید